

متن پرسش

در سؤال قبلی که پاسخش را به ایمیل فرستادید، به تعریفی که شما در کتاب «سلوک» برای «مبادی فکر غربی» کرده‌اید، اشکالی گرفتیم. در پاسخ به آن اشکال، شما فرمودید که: «اندیشیدن» را باید به معنای «تأمل روحی» بگیریم. در تعریفی که شما در کتاب برای «مبادی فکر غرب» ارائه کرده‌اید، «اندیشیدن» را به معنای «تأمل روحی» یا هر معنای دیگری که بگیریم، (با توجه به پاسخ‌تان به سؤال قبلی) نتیجه مبادی است نه خود مبادی. پس چرا شما در تعریف «مبادی»، نتیجه آن را می‌آورید؟! این تعریف به نتیجه، مثل این است که «عبادت» را به «قرب» تعریف کنیم نه به «وسیله رسیدن به قرب». فکرکنم با توجه به پاسخ شما به سؤال قبلی، این تعریف به مقصود شما نزدیک‌تر باشد: «مبادی فکر غربی، آن چیزی است که باعث می‌شود بتوانیم برای تسلط بر طبیعت بر روی داده‌های حسی فکر کنیم». آنگاه با توجه به مثال‌هایی که در پاسخ به سؤال (۳۲۱۶) و (۳۳۸۲) فرموده‌اید، مصادیق «آن چیز» که در نگاه اولیه در این تعریف مبهم است، روشن می‌شود.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: وقتی روشن شد که مبادی از علم حضوری است و «وجودی» می‌باشد، تعریف‌بردار نیست إلاً با مثال تا مخاطب آن را در خود احساس کند. موفق باشید